

اطلاعیه تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست (خط رسمی)

به ایرانیان آزادیخواه در خارج کشور

در مقابل باند مافیایی رضاپهلوی باید سدی محکم بست!

صفحه ۵

از حسرت هیروشیما تا حسرت "بلک و اتر"**آسو سهامی**

عبدالله مهدی طی گفتگویی با "ایلی لیک" از نشریه "The Free Press" اعلام کرد که مردم ایران به تنهایی نمی توانند خامنه‌ای و کارگزارانش را از قدرت کنار بزنند و برای سرنگونی رژیم به حمایت بین‌المللی و حمایت آمریکایی نیاز دارند و در نهایت می گوید: "آمریکایی‌ها برای ایران به نیروی زمینی نیاز ندارند. مردم ایران خود نیروی زمینی خواهند بود". مهدی همچنین در مصاحبه دیگری با یک رسانه آمریکایی گفته بود که حزب او در صورت دریافت حمایت می‌تواند در زمان مناسب هزاران نفر را مسلح کند.

صفحه ۳

International Women's Day**زنده باد ۸ مارس****8 March**

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)
Worker-communist Party Hekmatist
hekmatist.com

اگر جنگ راه رهایی نیست، پس آزادی از کجا آغاز می‌شود؟**درباره سرنگونی، بقا و مسیر واقعی تغییر در ایران****آسو فتوحی**

در ماه‌های اخیر این ادعا بارها تکرار شده است که "تنها از طریق حمله نظامی غرب می‌توان جمهوری اسلامی را سرنگون کرد". این ادعا نه فقط در میان جریان‌های راست و نیروهای هویت محور، بلکه حتی در بخشی از فضای نا امید اجتماعی نیز پژواک یافته است.

باین‌حال، از منظر فعالین، رهبران عملی، کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها، این ادعا نه متکی به یک تحلیل واقع‌بینانه، بلکه روایتی سیاسی، برای القا یک تصویر معین از نحوه و راه تغییر است که هم از نظر

صفحه ۴

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست (خط رسمی)

hekmatist.com

حکمتیست
هفتگی ۶۰۱

۱۹ فوریه ۲۰۲۶ - ۳۰ بهمن ۱۴۰۴

فلسطین، آتش بسی خونین و رویاهای اسرائیل**خلد حاج محمدی**

چندین ماه از طرح "صلح" ترامپ و شروع مذاکرات و توافقات میان اسرائیل و حماس و اعلام آتش بس در غزه می‌گذرد. صلح و آتش بسی که برای مردم غزه به عنوان امکانی برای نجات از بمباران، کشتار و ترور و مرگ هر روزه خود و کودکانشان نگاه میشد. اما واقعیت این است که صلحی برقرار نشده است، طرف اصلی این ماجرا که اسرائیل، عامل اصلی کشتار و جنایات در فلسطین، است حتی یک روز هم از جنایت خود علیه مردم فلسطین باز نایستاده است. تا امروز دولت فاشیست اسرائیل حتی یک ساعت هم به این "آتش بس" پایبند نبوده و به هیچ مرجعی هم جوابگو نیست.

در تمام این مدت ما نه تنها شاهد عدم پایبندی اسرائیل، حتی به یک بند از توافقات میان خود و حماس، بودیم نه تنها شاهد حملات روزانه اسرائیل به نوار غزه و شهرهای رفح و خان یونس و ... بودیم، نه تنها شاهد اعمال تروریستی و تیراندازی هر روزه به مردم محروم فلسطین حتی در مناطقی از غزه هستیم که ارتش اسرائیل در آن مستقر است، که شاهد تلاش اسرائیل برای اجرای برنامه‌های درازمدت خود برای اشغال بقیه سرزمین‌های فلسطین در کرانه باختری زیر پرچم "صلح" هستیم، سیاستی که علیرغم دو سال جنگ و کشتار و نسل‌کشی نتوانست تمام به اجرا در آورد.

امروز دولت اسرائیل در تلاش است که کرانه باختری را هم به خاک اسرائیل الحاق کند. این تلاش که مدتی پیش از جانب نتانیاهو و بقیه سران این کشور به اشکال مختلف اعلام شد و حتی صدای ترامپ هم در آمد، اخیراً با تصویب لایحه ای از طرف دولت اسرائیل وارد فازی دیگر شده است. طبق اخباری که توسط رسانه‌های رسمی اعلام شده است، دولت اسرائیل سندی را به تصویب رسانده که بر اساس آن "امکان آن را دارد که بخشی از اراضی این منطقه به طور دائم به مالکیت اسرائیل در آید." بر اساس این مصوبه "خرید زمین توسط شهرک نشینان در کرانه باختری تسهیل میشود"، سیاستی که به گفته رادیو ارتش اسرائیل از ۱۹۶۷ تا امروز

**آزادی برابری حکومت کارگری**

بی سابقه بوده است. این در شرایطی اتفاق می افتد که "یونسی فوکس" وزیر کابینه و مشاور نتانیاهو تهدید کرده است که "اگر حماس از تسلیم سلاحهای خود امتناع کند و تونلها برچیده نشود، نیروهای دفاع اسرائیل ماموریت خود را تکمیل میکنند و حملات به غزه را از سر میگیرند." همزمان با این اقدامات و تهدیدهای روزانه علاوه بر اینکه شخص نتانیاهو، از قصابان مردم فلسطین، توسط ترامپ به "هیئت صلح" غزه دعوت شده و به آن پیوسته است، دولت ترامپ تصمیم دارد از شبه نظامیان متحد اسرائیل برای سازمان دادن "نیروی امنیتی غزه"، استفاده کند. دامنه تعرض های دولت اسرائیل به مردم فلسطین چنان وسیع شده است که شهروندان فلسطینی که در شهرهای اسرائیل زندگی میکنند هم در امان نمانده اند.

فقط برای نمونه مرکز حقوق بشر "عدالت" در اسرائیل نسبت به "تشدید خطرناک استفاده تل آویو از بازداشتهای اداری (بازداشتهای بدون محاکمه و امنیتی) علیه فلسطینی ها"، هشدار داده است.

بی تردید مردم آزادیخواه در سراسر جهان و صدها میلیون انسانی که طی دو سال و نیم گذشته علیه نسل کشی اسرائیل دست به اعتراض زدند و دولتهای غربی را زیر فشار همه جانبه قرار دادند، خواهان پایان جنگ و نسل کشی هستند. بی تردید هر انسان شرافتمندی که ابتدایی ترین حقوق انسانها را از جمله حق زندگی امن را برای آنها برسمیت بشناسد از توافق و صلح در فلسطین خوشحال است و به استقبال آن میرود. اما همچنانکه حزب ما از روز اول اعلام کرده، طرح بیست ماده ای "صلح" ترامپ نه برای صلح و پایان کشتار مردم فلسطین است و نه برای پایان اشغال! طرح ترامپ در حقیقت راهی برای نجات اسرائیل از بن بست و انزوای جهانی و نجات او از شکست و بن بست است که در آن قرار گرفته است. همزمان طرح ترامپ در کنار فشار بیسابقه دول اروپایی به جنبش جهانی حمایت از مردم فلسطین و تعرض به آزادیهای سیاسی و اجتماعی شهروندان خود و جنایی کردن حمایت از مردم فلسطین و اعتراض به دولت فاشیست اسرائیل، راهی برای پایان دادن به فشار جنبشی جهانی علیه اسرائیل-آمریکا و متحدین و شرکای اسرائیل در نسل کشی مردم فلسطین بود. راهی که اسرائیل را پیروزمند قلمداد کند و شخص ترامپ را به عنوان "مبتکر و قهرمان" صلح به جهانیان بفروشد.

طرح ترامپ و شروع به اجرایی کردن آن و اعلام توافقات مختلف، دامنه فشار جهانی به عاملین کشتار را کاهش داد. جنبشی که میرفت از اعتراضات میلیونی و وسیع خیابانی به اعتصابات مهم کارگری در بنادر و ترانسپورت و اسلحه سازی ها و اعتصابات عمومی در کشورهای مختلف تبدیل شود و اسرائیل و کشورهای غربی حامی او را به زانو در آورد، علیرغم فشار سیستماتیک و کاهش موقت دامنه آن، نه فقط از پا نایستاده است که میرود راه پیشروی خود را پیدا کند.

اکنون اسرائیل نه تنها علیه مردم فلسطین و برای نسل کشی و اشغال همه جانبه سرزمینهای آنها در تلاش است، بعلاوه عملی کردن رویای خاورمیانه جدید و تبدیل اسرائیل به قدرت اول منطقه را در الویت اصلی خود قرار داده است. پاکسازی فلسطین از مردم آن با اتکا به نسل کشی و ادامه کشتار و اشغال قطعاً قدم اول در مسیری است که اسرائیل به عنوان استراتژی منطقه ای خود گذاشته است. تلاش اسرائیل در سوریه، بمباران و حملات به مراکز زیر ساختی و نظامی این کشور و تلاش برای راه انداختن جنگهای قومی و مذهبی در این کشور پس از سقوط اسد و به قدرت رسیدن الشرع، ادامه حملات روزانه به لبنان به بهانه مبارزه با حزب الله، حمله نظامی به ایران و تحمیل جنگ ۱۲ روزه، تلاش همه جانبه برای متقاعد کردن دولت آمریکا برای شروع جنگی همه جانبه با ایران زیر نام "خطر ایران هسته ای" و "مخاطرات آن برای اسرائیل"، تلاش برای ایجاد نا امنی در ایران و شروع جنگ داخلی و خونین به کمک نیروهای نیابتی و حامی خود به نام "دفاع" از مردم ایران و مقابله با جمهوری اسلامی و دهها اقدام بزرگ و کوچک دیگر، حلقه هایی از طرح اسرائیل برای رسیدن به اهداف بلند پروازانه خود در این منطقه است. دولت اسرائیل نه تنها مسئولیت یک نسل کشی همه جانبه از مردم فلسطین را بر دوش دارد، نه تنها عامل اصلی تباهی زندگی چند میلیون مردم فلسطین است، همزمان عامل اصلی ناامنی در کل خاورمیانه است. نیاز اسرائیل برای

بقا و خروج از بن بست، بی تردید به قیمت تحمیل تباهی بیشتر به مردم فلسطین و مردم منطقه است. مقابله با سیاستهای جنگ طلبانه، خطرناک و ماجراجویی های نظامی- امنیتی اسرائیل در منطقه، وظیفه هر نیرویی است که به حفظ مدنیت و تمدن بشری وفادار است.

جنگ طلبی اسرائیل و اعلام نقشه های ارتجاعی خود در فلسطین و کل منطقه، عملاً و رسماً رنگ خود را بر جنبشهای سیاسی و احزابش در سراسر جهان زده است. مستقل از دولتهای بزرگ و کوچک جهان که بخشی از آنها در تمام تاریخ، از جمله در دوره حاضر، از حامیان اصلی اسرائیل و از شرکا و همکاران او در کشتار مردم فلسطین بودند، سایر دولتها از چین و روسیه تا دول جهان عرب و ایران و ترکیه که ریاکارانه سنگ "دفاع" از مردم فلسطین را به سینه میزنند، همگی بلااستثنا با چرتکه انداختن بر سر منافع زمینی خود، از اقدامی قابل توجه و عملی در حمایت از مردم فلسطین، پرهیز کرده اند. پس از نوار غزه و کرانه باختری، پس از لبنان و سوریه و به خون کشیدن زندگی صدها هزار نفر، کاندید بعدی متحقق کردن نقشه "خاورمیانه جدید" اسرائیل ایران و به راه انداختن جنگی خونین در منطقه است. انتخاب ایران و تلاش برای تحمیل جنگی دیگر به مردم ایران و منطقه، سرسوزنی به سیاستهای ارتجاعی جمهوری اسلامی و درجه فساد او علیه مردم ایران ربط ندارد. نیروهایی که اقدامات جنگ طلبانه اسرائیل و زورگویی های ترامپ و دولتش و احتمال حمله به ایران را، "نجات مردم ایران" نام میگذارند نه تنها شهادت آنند که بخشی از صورت مسئله و لشکر زمینی اسرائیل و آمریکا در جنگ احتمالی اند.

دفاع از مردم فلسطین و تلاش برای پایان نسل کشی و اشغال توسط اسرائیل نمیتواند به مقابله با کل پروژۀ اسرائیل در منطقه گره نخورد. دفاع از مردم محروم فلسطین امری مستقل از مقابله با جنگ طلبی اسرائیل در منطقه نیست. این مهم تنها و تنها بر دوش طبقه کارگر و مردم متمدن جهان و همه نیروهایی است که برای زندگی انسانها و ماندگاری تمدن بشری و حق زندگی و امنیت و صلح ارزش قائل اند. تلاش برای حضور قدرتمند مردم متمدن جهان و ورود همه جانبه تر طبقه کارگر به این میدان و در دفاع از صلح، علیه جنگ و حمله نظامی به ایران، در دفاع از مردم فلسطین و پایان اشغال و جنایات اسرائیل، تنها ضامن متوقف کردن ماشین جنگی اسرائیل- آمریکا و شرکای آنها هم در فلسطین است و هم در منطقه.

۱۸ فوریه ۲۰۲۶

کارگران کمونیست

حزب حکمتیست (خط رسمی)، سنگر اتحاد

طبقاتی و تشکل حزبی شما است.

به این حزب پیوندید!

نه قومی نه مذهبی زنده باد هویت انسانی

آمو سهام

از حسرت هیروشیما تا ...

در شرایطی که تنش‌ها در خاورمیانه، دولت آمریکا نیز با ارسال ناوها و کشتی‌های جنگی خود به منطقه، به بهانه دشمنی با جمهوری اسلامی و حفظ امنیت منطقه ای، یک فضائی جنگی را به مردم ایران و کل منطقه حاکم کرده است، مهتدی فراخوان به حمله نظامی میدهد.

در حالیکه جامعه ایران در ماتم، خشم و سوگواری هزاران عزیز از دست رفته و در شوک دستگیری هزاران نفر بسر میبرد و ترس و نگرانی خطر جنگ از سوی ترامپ جامعه فرا گرفته و جمهوری اسلامی نیز با نعره های جنگ طلبانه در تلاش است تا هر صدای معترضی را خفه کند و مردم آزادیخواه را به عقب براند.

در چنین شرایطی، اپوزیسیون فرصت طلب، جنگ طلب "محور ترامپی" از جمله عبدالله مهتدی در راس باند تبهکارش از که با شیدای عربان خود را نماینده مردم معرفی می کند، خواستار جنگ و بمباران شهرها و روستاهای ایران می شود تا همچون هیروشیما و ناکازاکی و با قتل عام صدها هزار نفر وعدهی "آزادی" دهد و باند تبهکارش بر ویرانه های آن جامعه از سفره تکه تکه شده قدرت سهمی به او برسد.

مهتدی قبلا در گفتگویی با تلویزیون بی بی سی گفته بود که هر جنگی بد نیست و ممکن است سبب خیر شود، همانطور که بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی باعث شد که دولت ژاپن به متحد کنونی آمریکا بدل شود. امروز مهتدی پا را از این فراتر گذاشته و اعلام می کند که در صورت دریافت حمایت (مالی و تسلیحاتی) از دولت آمریکا توانایی آنرا دارد که هزاران مزدور را همچون مزدوران "بلاک واتر" به استخدام دولت آمریکا درآورد تا اگر آمریکا به ایران حمله کرد "خدای نکرده" سرباز آمریکایی کشته نشود و در عوض مزدوران خود را برای اجرا کردن سیاستها و دستورات دولت آمریکا به کار بگیرد.

مهتدی میگوید: "آمریکایی‌ها برای ایران به نیروی زمینی نیاز ندارند. مردم ایران خود نیروی زمینی خواهند بود!" اشتباه نکنید منظور از "مردم ایران" مردمی که در تهران و سنج و شیراز و تبریز و رشت و ... زندگی میکنند نیست چرا که مهتدی نه در کردستان و نه در ایران از چنان پایه و نفوذ اجتماعی برخوردار نیست که تضمینی برای بسیج و به حرکت در آوردن مردم در خیابانها برای "فروپاشی جمهوری اسلامی" زیر پرچم آمریکا-اسرائیل را بدهد. "مردم ایران" اسم رمز نیروهای اجیر شده ای چون "سپاه ملی کرد" است.

طرح مهتدی حضور باند خود در این پروژه به عنوان نیروی زمینی در راستای سیاست و طرح پنتاگون برای به کارگیری مزدوران شبه‌نظامی برای به خدمت گرفتن در جنگ است. سالهاست که دولت آمریکا به منظور کم کردن هزینه های مالی و نظامی خود در سراسر جهان این سیاست را به کار گرفته، از شرکتهایی چون "بلکواتر" در عراق تا مزدورانی که در یوگسلاوی، سیرالیون، افغانستان و کشورهای آمریکای مرکزی، به خدمت گرفته شده اند. نمونه هایی از دخالت مزدوران حرفه ای استخدام شده ای است که در قبال دریافت پول می جنگند و می کشند.

این اعلام آمادگی همزمان تلاشی برای ابراز وجود و قدرتنمایی در مقابل نیروهای رقیبی چون مجاهد و "ارتش آزادی" و رضا پهلوی و "گارد جاویدان" کاغذی او و ۵۰ هزار نیروی ریزشی، که توز زرد از آب در آمد، است. اعلام آمادگی در مسابقه به خون کشیدن زندگی مردم در میان نیروهای ارتجاعی و ضد مردمی، از جمهوری اسلامی تا خود مهتدی است.

تاریخ عبدالله مهتدی، بعد از اینکه به کمونیسم پشت کرد، سرشار از گردش به راست از ناسیونالیست کرد تا فاشیست کرد و همزمان شکست و ناکامی است. دوره خاتمی که "گفتگوی تمدنها" را پیش کشید، مهتدی با عجله به پیشواز آن شتافت و خواستار نشست و مذاکره با جمهوری اسلامی شد، اما کسی تره هم برایش خرد نکرد، پس از جنگ خلیج و به قدرت رسیدن احزاب ناسیونالیست گرد در کردستان عراق توسط آمریکا فیلش یاد هندوستان کرد و با آرزوی سوار شدن بر تانکهای آمریکا و "فتح" کردستان ایران، پروژه "بازسازی کومه له" را راه انداخت و باند زحمتکشانش را ساخت. بعدها با شکست پروژه هایش چندین بار با وساطت جلال طالبانی با ماموران جمهوری اسلامی مذاکره و طرح کشن و ترور کمونیستها را به اجرا گذاشت. همچنین این اواخر و در جریان اعتراضات مردم علیه جمهوری اسلامی، همراه با "مرکز همکاری احزاب کردستانی" با میانجی گری یک شرکت نوژی مشترکا با جمهوری اسلامی مذاکره و گفتگو کردند. با شروع خیزش "زن، زندگی، آزادی" با عجله به جورج تاون شتافت تا شاید بتواند در اتوبوس بدون موتور رضا پهلوی پادویی کند. اینبار هم می خواهد پروژه استخدام مزدور و پیاده نظام را برای دولت آمریکا به پیش ببرد.

مهتدی همواره سمبل فرصت طلبی، نان به نرخ روز خوری و همزمان ناکامی است. ک سی که به هر دری می زند تا شاید او را در بازی های سیاسی جدی بگیرند. او خوب می داند که یکی از نگرانی های آمریکا، در صورت به ایران، مسئله ادامه کاری، هزینه های مالی و انسانی این جنگ، تأثیرات آن بر موقعیت اش در خاورمیانه و در جنگ اقتصادی اش را چین است و همچنین اطلاع دارد که آمریکا و اسرائیل در تلاشند تا نیروهای نیابتی و مزدور خود را در منطقه سازمان و گسترش دهند. به همین منظور چنین پیشنهادی را بر روی میز آنها می گذارد تا شاید روی او و باند تبهکارش حساب باز کنند. البته مهتدی مانند رضا پهلوی خود را به نشنیدن یک سیاست و یک اولویت از طرف رهبر شان ترامپ میزند. این واقعیت که کاندید اول جایگزینی خامنه ای نه رضا پهلوی و مهتدی و ... که در درون رژیم و در درون حاکمیت و از اپوزیسیون درونی حاکمیت است.

مهتدی می تواند و آزاد است همچون هر جریان قوم پرست، فاشیست و جنگ طلب برای قدرتهای منطقه ای و جهانی مزدوری کند، اما حق و اجازه ندارد شیدانه خود را نماینده میلیونها نفر از مردم آزادیخواه در ایران قلمداد کند و برای آینده آنان تصمیم بگیرد و نسخه بیبچد تا در معامله با آمریکا و اسرائیل مردم بی گناه را به گوشت دم توپ جدال دو کمپ ارتجاعی، تبدیل کند و خود پولی به جیب بزند و به قدرت برسد.

مهتدی یک امر را نمی داند و یا خود را به نادانی می زند و آن اینست که اولاً مردم آزادیخواه و برابری طلب در ایران در تمامی این سالها صف خود را از صف جنگ طلبان و اپوزیسیون پرو غرب جدا کرده اند، این را می توان در تمامی بیانه هایی که از سوی کارگران، معلمان، زنان، دانشجویان، سندیکا، تشکلهای صنفی و بازنشستگان که در مخالفت با جنگ و در محکوم کردن هر نوع دخالت خارجی در سرنوشت مردم و به خون کشاندن ایران را به وضوح می توان دید. ثانیاً عبدالله مهتدی نه تنها در ایران، بلکه در کردستان فاقد آن اعتبار سیاسی و اجتماعیست که بتواند خود را نماینده مردم بداند، او حتی اگر در روستای خودش هم چنین اراجیفی را بگوید مردم با گوجه گندیده از او استقبال خواهند کرد.

۱۸ فوریه ۲۰۲۶

سایت رادیو: radioneena.comکانال یوتیوب: [youtube.com/](https://www.youtube.com/@radioneena60)

@radioneena60

تلگرام: t.me/RadioNeennaاینستاگرام: [instagram.com/radioneena](https://www.instagram.com/radioneena)فیسبوک: [facebook.com/radioneena](https://www.facebook.com/radioneena)

اگر جنگ راه رهایی نیست..... آسو فتوحی

نظری و هم از نظر تاریخی با تناقض‌های جدی روبه‌روست. فهم چرایی این مسئله مستلزم بازگشت به یک پرسش بنیادی‌تر است: **رسیدن به برابری، رفاه و رهایی اجتماعی چگونه و توسط چه نیرویی تحقق می‌یابد؟**

سوسیالیستها سنتا و تاریخا بر این واقعیت که آزادی نه هدیه قدرت‌های حاکم بر این جهان، بلکه محصول مبارزه آگاهانه و سازمان‌یافته خود جامعه است تاکید کرده اند. اینک هرگونه "سرنگونی از بیرون" حتی اگر به تغییر شکل روبنای سیاسی، دولت، منجر شود، الزاماً به رهایی اجتماعی نمی‌انجامد، زیرا نیروی تعیین‌کننده تحول را از مردم به دولت‌های قدرتمند جهانی منتقل می‌کند، امروز داده بخش اعظم جامعه، بویژه بخش آگاه و سوسیالیست آن، است. اینک در چنین سناریویی، آنچه جابجایی می‌شود بیش از آنکه مناسبات قدرت اجتماعی باشد، آرایش سیاسی درون نظم موجود است را تجربه‌هایی تاریخی چون عراق، سوریه، افغانستان و ... نشان داده اند. رهایی‌ای که توسط ارتش‌ها، پادوهای سرمایه داری جهانی و مداخله‌های نظامی تحمیل شود، چیزی جز باز **تنظیم نظم حاکم بر مردم در مقیاسی دیگر** نخواهد بود. در این سناریو؛ نیروی تغییر از جامعه به دولت‌های خارجی منتقل می‌شود. سوژه تاریخی انقلاب (طبقه کارگر) و اساساً جدال منافع متضاد دو طبقه و جدال منافع متضاد حاکمین و محکومین، نقش و قدرت مردم در این تغییر کاملاً حذف می‌شود. رهایی و منفعت مردم و آینده سیاسی در چارچوب نظم حاکم در جهان بازطراحی می‌شود و قربانی منافع کنشکشان نمایندگان سیاسی آن می‌گردد. از این زاویه، این روایت نه رادیکال است و نه آزادی‌خواه؛ بلکه عمیقاً ضد مردمی است. و این واقعیتی است که تاریخا نیروهای سیاسی مختلف و در راس آن کمونیستها بر آن تاکید گذاشته اند.

تجربه‌های تاریخی چند دهه اخیر نیز نشان داده‌اند که مداخله نظامی خارجی هیچگاه به استقرار آزادی یا عدالت اجتماعی منتهی نشده است. برعکس در مداخله نظامی، فروپاشی ساختارهای جامعه و نه فقط دولت‌ها، گسترش بی‌ثباتی، تضعیف خدمات عمومی و ورشکستگی اقتصادی، پیامدهایی بوده‌اند که مشاهده شده‌اند. از این‌رو، مسئله اصلی نه "نجات مردم"، بلکه **تغییر مدیریت** در **چارچوب سرمایه‌داری جهانی و منافع کشور حمله کننده** تلقی می‌شود. دفاع از "حقوق بشر"، "گسترش دموکراسی"، "نجات مردم از دیکتاتوری" و همیشه به‌عنوان پوشش اخلاقی به کار رود، اما منطق مادی تصمیم‌گیری‌ها جای دیگری رقم می‌خورد.

از سوی دیگر، پیوند زدن سرنگونی به حمله خارجی عملاً به معنای کنارگذاشتن نقش تاریخی نیروهای اجتماعی درون جامعه است. چنین نگاهی، مردم را به تماشاگرانی منفعل فرو می‌کاهد که باید منتظر مداخله‌های بیرونی بمانند. در حالی‌که کمونیستها همیشه بر این امر که رهایی جامعه ایران بر این اصل استوار است که **هیچ آزادی پایدار بدون حضور فعال و سازمان‌یافته خود مردم شکل نمی‌گیرد**، تاکید کرده و برای آن تلاش کرده اند، سیاست نیروهای بورژوازی و راست سنتا حذف و تضعیف نیروی اجتماعی و سازمان یافته مردم در دخالت در سیاست، در جدال‌های سیاسی، تبدیل مردم به سپاهی لشکر بی قدرت و بی اراده، اتکا به قدرتهای خارجی و توجیه ضرورت دخالت آنان در تعیین آینده جامعه، بوده است.

علاوه بر این، فرضیه "سرنگونی از طریق جنگ" حتی از منظر "واقع‌گرایانه علوم سیاسی" نیز محل تردید جدی است. حمله خارجی در بسیاری از موارد به‌جای تضعیف فوری حکومت‌ها، به تقویت موقت آن‌ها انجامیده است. آرایش گرفتن درونی در برابر "دشمن بیرونی"، کاهش دادن شکاف‌های داخلی حاکمیت، مشروعیت‌یافتن سرکوب امنیتی و به حاشیه رفتن جنبشهای اجتماعی، همگی سازوکارهایی شناخته شده‌اند که می‌توانند **عمر یک حکومت از درون فرسوده** را حتی کوتاه مدت طولانی‌تر کنند. در چنین شرایطی، اپوزیسیون اجتماعی رادیکال نیز بیش از پیش تحت فشار قرار می‌گیرد و امکان سازمان‌یابی از پایین محدودتر می‌شود. جنگ نه تنها تضمینی برای سرنگونی نیست، بلکه می‌تواند **فرصت تاریخی تغییر اجتماعی را به تعویق اندازد**. کافی است نگاهی به حمله اسرائیل به ایران و جنگ دوازده روزه و استفاده جمهوری اسلامی از آن علیه مردم و جنبش اعتراضی آنان انداخت!

پس از شکست امریکا در پروژه حمله به عراق و افغانستان، پس از شکست سیاست حمله نظامی برای تغییر روبنای سیاسی و تأثیرات منفی آن بر موقعیت امریکا در منطقه، امروز منطق سیاست امریکا الزاماً به فروپاشی کامل دولت‌ها گرایش ندارد. آنچه غالباً ترجیح داده می‌شود، دستیابی به تغییراتی قابل پیش‌بینی و قابل کنترل و ترجیحاً در درون هیئت حاکمه است. از این‌رو، فشار نظامی می‌تواند در نهایت به مذاکره، معامله و بازتنظیم روابط بینجامد بی‌آنکه ساختار اصلی قدرت درون کشور به‌طور بنیادین دگرگون شود. در چنین سناریویی، در حالی‌که دولت‌ها به توافق‌های جدید دست می‌یابند، هزینه‌های انسانی و اجتماعی را مردم پرداخت خواهند کرد. این همان پارادوکسی است که ما بر آن تاکید داریم: **جنگ می‌تواند هم‌زمان با افزایش رنج اجتماعی، به**

تداوم نظم سیاسی موجود کمک کند.

"تحریم اقتصادی هوشمندانه"، مداخله نظامی بشردوستانه، "ترور بشردوستانه"، به نام دفاع از حقوق بشر و آزادی مردم، چیزی جز یک ریاکاری آشکار در معاملات سیاسی-اقتصادی بورژوازی جهانی نیست! معادله ای که با منطق سرمایه‌داری کاملاً متناسب است؛ **جایی که نظم بازار تهدید شود استراتژی فشار و جنگ و جایی که دیکتاتوری اما مطیع باشد یا مطیع شود استراتژی سکوت و معامله** درپیش خواهند گرفت. مسئله هرچه هست **آزادی مردم نیست؛ مسئله حل و فصل کشمکشهای قدرتهای اصلی سرمایه‌داری جهانی و منافع جهانی و منطقه ای آنان است.**

طبیعتاً در چنین شرایط و سناریوی سرنگونی با اتکا به حمله نظامی است که نیروهای راست سرسپرده به سیاست های غرب، نیروهای ضد اجتماعی و قدرت پائین جامعه، نیروهای رویای شرکت در قدرت از فراز سر مردم، نیروهای امیدوار به **تغییر مدیریت در همان نظم طبقاتی** را به وجد خواهد آورد و فراخوان بسیج تمام عیار فاشیسم عربی‌شان را برای جنگ آخر نه با حاکمیت بلکه با خواست و اراده مردم برای شکل دادن به آینده خود بدست خود، فراخوان می‌دهند. در دنیای جنگ ها یا معامله های خونین قدرتها، این جریانات و نیروها شانس‌شان را برای نبرد و شکست انقلاب اجتماعی مردم امتحان میکنند. در حقیقت پروپاگاندای کنار زدن جمهوری اسلامی برای رفاه مردم از جانب دول غربی و این نیروها تنها فروختن **توهمی خونین** به مردم ایران است.

در برابر این چشم‌انداز، میتوان مسیر دیگری را نیز به دست دید و برجسته کرد؛ مسیری که از دل خود جامعه می‌گذرد. مسئله محوری ایران نه صرفاً وجود سرکوب سیاسی، بلکه شکاف میان نارضایتی گسترده اجتماعی و فقدان قدرت سازمان‌یافته طبقاتی است. جامعه به‌حق می‌تواند معترض، خشمگین، ناراضی باشد، اما بدون سازمان‌یابی پایدار قادر به اعمال اراده تاریخی خود نیست. برای رسیدن به رهایی پرسش تعیین‌کننده این نیست که کدام نیروی خارجی مداخله خواهد کرد، بلکه این است که **چگونه نارضایتی اجتماعی به قدرت جمعی و سازمان‌یافته تبدیل می‌شود.**

در این چارچوب، سازمان‌یابی مستقل در محیط‌های کار و زندگی جایگاهی مرکزی می‌یابد. تشکلهای کارگری و صنفی، شبکه‌های همبستگی محلی، جنبش‌های علیه تبعیض زنان، جنبش‌های آزادی خواه و برابری‌خواه، معلمان، پرستاران، جوانان و سایر مزدبگیران می‌توانند در پیوند با یکدیگر و حول یک پرچم و پلتفرم رادیکال، انسانی و آزادیخواهانه به نیرویی تبدیل شوند که از سطح اعتراض پراکنده فراتر می‌رود و توان مداخله واقعی در توازن قدرت را پیدا می‌کند. اعتصاب‌های سراسری حول این پلتفرم و پرچم در این میان نقشی گریه دارند، زیرا نه‌فقط ابزار مطالبه، بلکه سازوکاری برای انتقال عملی قدرت‌اند؛ جایی که توقف چرخه تولید و اداره اقتصادی می‌تواند دولت را در موقعیتی شکننده قرار دهد و امکان شکل‌گیری نظامی نو را فراهم سازد.

لحظه تعیین‌کننده گذار اجتماعی معمولاً زمانی فرامی‌رسد که نوعی "قدرت دوگانه" شکل گیرد؛ وضعیتی که در آن، در کنار ساختار رسمی دولتی از درون ضعیف شده و در ماهیت وجودی شکست‌خورده، نهادهای برخاسته از جامعه عملاً بخشی از اداره زندگی جمعی را بر عهده می‌گیرند. در این نقطه، مسئله دیگر اصلاحات محدود یا حتی تغییر مضمحل حاکمیت نیست، بلکه چشم‌انداز انتقال بنیادی قدرت مطرح می‌شود. چنین گذاری، برخلاف سناریوهای مبتنی بر مداخله خارجی یا "شوراهای مدیریت گذار" برای دست بدست کردن قدرت از بالای سر مردم، می‌تواند آزادی و برابری را بر پایهای پایدار و با اتکا به ارگانهای اعمال قدرت مردم که از پائین شکل گرفته اند، بنا کند!

درنگاه کلی به اوضاع باید بگویم که: دو سناریوی کاملاً متفاوت در رقم زدن تاریخ و آینده قرار دارد؛ و از این دو سناریو یقیناً یک نتیجه مشترک و یک سرنوشت و آینده ای مشابه برای مردم بیرون نمی‌آید. جنگ خارجی نه مسیر رهایی، بلکه اغلب راهی برای **تعویق** آن است؛ راهی که می‌تواند هم به تداوم حکومت‌های موجود یاری رساند و یا حاکمیت تزریقی از دل همان حکومت قبلی در فرم جدید استثمار مردم سرکار بگذارد و سرنوشت جامعه را در چارچوب معاملات قدرت‌های بزرگ محدود کند. در مقابل، تنها مسیری که چشم‌انداز آزادی پایدار و برابری واقعی را می‌گشاید، **قدرت اجتماعی سازمان‌یافته از پایین** است؛ قدرتی که جامعه را از موقعیت انتظار برای "نجات‌دهنده واهی" بیرون می‌آورد و آن را به دخالتگر و شکل دهنده اصلی تاریخ خود بدل می‌سازد.

مسئله اصلی آن است که جامعه نباید به بازیگر زمینی بدل شود که قواعدش را سرمایه و بورژوازی طراحی کرده است؛ زمینی که در آن جنگ و صلح، لشکرکشی و مذاکره تعیین می‌کنند جمهوری اسلامی شاید سقوط کند، شاید دگرگون شود، شاید سرانجام در بن‌بست تاریخی به کمپ غرب و معامله با غرب بی‌پیوندد، شاید بخشی از نیروهای درون یا بیرون حکومتی از قماش خودش قدرت را بدست بگیرند. پرسش اساسی نه این است که چه نیرویی از بیرون مداخله خواهد کرد، بلکه مسئله حقیقی و سوال واقعی این است که آیا جامعه می‌تواند به درجه‌ای از



سازمان‌یافتگی برسد که سرنوشت خویش را خود رقم بزند.

پاسخ من روشن است: رهایی زمانی آغاز می‌شود که مردم دیگر منتظر هیچ قدرتی جز قدرت جمعی متشکل خود نباشند و این امر نه با تزریق قدرت های نظامی، نه با توهم به سناریوهای سرمایه‌داری جهانی، نه با فرمان اپوزسیون خارجی، بلکه با خواست و اراده مستقیم خود مردم، زنان، جوانان، دانشجویی و در راس آن نیروی متشکل طبقه کارگر میسر میشود.

۱۸ فوریه ۲۰۲۶

انقلاب کارگری انقلابی از سر فقر و استیصال و ناچاری اوضاع کارگران نیست. انقلابی مبتنی بر آگاهی و آمادگی مادی و معنوی طبقه کارگر است. هرچه توده مردم کارگر از آزادی های سیاسی وسیع تری برخوردار باشند، هرچه شخصیت و حرمت مردم بطور کلی و طبقه کارگر بطور اخص در جامعه تثبیت شده تر باشد، هرچه طبقه کارگر از رفاه و امنیت اقتصادی بیشتری برخوردار باشد و بطور کلی هرچه مبارزات کارگری و آزادیخواهانه موازین سیاسی و رفاهی و مدنی پیشروتری را به جامعه بورژوایی تحمیل کرده باشند، به همان درجه شرایط برای انقلاب کارگری علیه کلیت سرمایه داری آماده تر و پیروزی این انقلاب قاطعانه تر و همه جانبه تر خواهد بود. جنبش کمونیسم کارگری در صف مقدم هر مبارزه برای اصلاح موازین جامعه موجود به نفع مردم قرار دارد.

برنامه یک دنیای بهتر

به ایرانیان آزادیخواه در خارج کشور

در مقابل باند مافیایی رضاهلوی باید سدی محکم بست!

مردم آزادیخواه

مدتی است نئوپهلویست های فاشیست در خارج کشور دست به تهدید و ارعاب مخالفین سیاسی خود، از فعالین نیروهای سیاسی تا هر فرد مخالف فاشیسم پهلوی زده اند. طی ده روز گذشته ما شاهد گسترش تعرض لمپنهای پهلویست به اپوزیسیون جمهوری اسلامی و نا امن کردن فضای سیاسی در خارج کشور بوده ایم. حمله این لمپن ها به تجمعات مخالفین جمهوری اسلامی و مخالف نئوپهلویستها، تهدید، فحاشی و حتک حرمت شخصیتهای اپوزیسیون مخالف جریان باندسیاهی رضا پهلوی، اسرائیل و حمله نظامی اسرائیل-آمریکا به ایران و بالاخره تهدید فروشگاهها، رستورانها و ... که پرچم ایران سلطنتی را بر سر در مغازه های خود نصب کرده اند و فراتر از این تهدید فعالین سیاسی و مخالفین رضا پهلوی به پیدا کردن ادرس و محل زندگی شان با هدف "تنبیه" آنان نمونه هایی از تلاش این جریان در نا امن و تروریزه کردن فضای سیاسی ایرانیان در خارج کشور و مرعوب کردن آنان است.

این جریان پس از شکست در جلب نظر ایرانیان آزادیخواه در خارج کشور، شکست شان در هاجک کردن فضای سیاسی در خارج کشور، علیرغم پمپاژ وسیع دستگاه تبلیغاتی و پروپاگاندای خود، تلاش میکند با تروریزه کردن فضای خارج کشور با توسل به حمله لمپن-چاقو کش های عقب مانده و شعبان بی مخ های بی آبرو و مستاصل خود نیروهای سیاسی و ایرانیان خارج کشور را به تمکین و سکوت بکشاند. سیاستی که جمهوری اسلامی مدتها است علیه اپوزیسیون و مردم آزادیخواه در خارج کشور در پیش گرفته است. تهدیدات عربده کشان این جریان امروز از دایره میدیای اجتماعی پا را فراتر گذاشته و به عنوان اتمام حجت در برابر دوربینها، چه بعنوان "صاحب نظر سیاسی" و "نظریه پرداز" و چه بعنوان لمپن ها و شعبان بی مخ های بی ترمز، با وقاحت تمام ابراز میشود.

در ایران دیکتاتور زده، چه در دوره سلطنت پهلوی و چه امروز، عربده کشی، مرعوب کردن و تهدید به مرگ مخالفین سیاسی و اجرای آن، با اتکا به دستگاههای مخوف امنیتی و شکنجه، از ساواک تا وزرات اطلاعات، راه انداختن دسته های چاقو کش از شعبان بی مخ تا حزب الهی ها، ابزارهای تحمیل دیکتاتوری بوده اند. دیکتاتوری که مردم در ایران چه در سال ۵۷ و چه امروز برای خلاصی از آن دست به کار شده اند.

نئوپهلوی ها و لمپنهای هوادار این جریان با روئیاهای خام و احمقانه خود از هم اکنون در قامت ساواک و عوامل و شکنجه گران و چاقوکشان آن در خارج کشور ظاهر و مردم را تهدید به مرگ و باجگیری و... میکنند. این جریان مافیایی و رهبرش میتواند به هر میزان که میخواهد در روئیاهای مالیحولیایی خود فرو برونند، میتواند افسانه های کودکانه و بازی های شاه و شاهزاده را برای خود بیافند و با آن زندگی کنند. اما تعرض به زندگی دیگران، عربده کشی و تهدید به مرگ و باجگیری و فحاشی و... موقوف است. این چنین اعمالی فاشیستی در بسیاری از کشورهای جهان به عنوان اعمال مافیایی، اخازی و گردنه گیری و اعمال تروریستی پیگرد قانونی دارد. مستقل از این شخص رضا پهلوی و دستیاران او در مقابل اعمال عوامل خود که این روزها افسار پاره کرده اند و دنیای معیوب و تخیلی خود را با دنیای واقعی عوضی گرفته اند، مسئولیت مستقیم دارد.

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست(خط رسمی) ایرانیان خارج کشور و احزاب و سازمانهای سیاسی، نهادها، انجمن ها و تشکیلاتهای مختلف را به مقابله جدی با جریان فاشیستی رضا پهلوی فرامیخواند. باید این جریان را به عنوان باندی مافیایی، لمپن و عقب مانده با ظرفیتهای مافیایی-تروریستی بیش از پیش طرد و ایزوله کرد. نباید اجازه داد مشتکی هوجی گر، فاشیست، لمپن و ضد زن و ضد تمدن جسارت کنند فضای سیاسی را آلوده و تروریزه کنند. باید درسی به این عربده کشان فاشیست و لمپنهای آنان داد که از کرده خود پشیمان شوند.

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست (خط رسمی)

۱۸ فوریه ۲۰۲۶

برای آزادی و برابری به حزب حکمتیست پیوندید



سایت رادیو: radioneena.com

کانال یوتیوب: youtube.com/@radioneena60

تلگرام: t.me/RadioNeenna

اینستاگرام: instagram.com/radioneena

فیسبوک: facebook.com/radioneena

تماس با حزب

دبیرخانه حزب

dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

khaled.hajmohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور حزب: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

دفتر گردستان حزب: محمد راستی

mohammed.raasti1954@gmail.com

سردبیر کمیونیت: احمد مطلق

amotlagh28@gmail.com

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist
hekmatist.com

صفحات حزب در میدیای اجتماعی

تلگرام: Hekmatistx@

اینستاگرام: instagram.com/hekmatist_official_line

فیسبوک: facebook.com/Hekmatist.ol

سردبیر حکمتیست هفتگی آذر مدرسی

این تصویر که ایران یک ائتلاف شکننده از اقوام و ملل است که گویا منتظرند دولت مرکزی ضعیف بشود تا هر کدام ساز خود را بزنند و "دولت خود" را بخواهند تصویری واقعی نیست. اما در صورت به هم ریختن شیرازه مدنی جامعه و معلق شدن زندگی اقتصادی متعارف، آنگاه این که عده‌ای از سر استیصال راه نجات خود را در هویت ملی و ناسیونالیسم و سوا کردن خرجشان جستجو کنند غیر ممکن نخواهد بود. قالب ملی و قومی در درجه اول میتواند بعنوان عکس‌العملی به جریانات شووینیستی و فاشیستی برجسته بشود. عظمت‌طلب‌ها و آریایی‌پرست‌های متعصب، کسانی که تقدس "تمامیت ارضی" ورد زبانشان است، میتوانند این مسأله را به مردم تحمیل کنند. اگر بنا باشد با هر تکانی که رنگی از قومیت و ملیت به خود بگیرد یکی در تهران هیاهو راه بیاندازد و زست بگیرد که "چکمه‌هایم را از پایم در نمی‌آورم" و اسم هر حرکتی را "غانله" بگذارد و بخواهد قشون‌کشی بکند، آنوقت آنطرف هم، بخصوص در این دوره و زمانه رشادت بورژواهای کوچک، آدم مشابه برای تضمین تبدیل شدن کشور به صحنه جنگ اقوام و قبایل کم نیست. منزوی کردن ملی‌گرایی و قومی‌گری در چنان شرایطی فقط از عهده جریانی ساخته است که آزادیهای سیاسی و حقوق مدنی مردم را به جامع‌ترین شکل به رسمیت می‌شناسد، و لذا میتواند مطالبات و کش و قوسهای ملی را به یک مجرای سیاسی کانالیزه کند. نه کسانی که خود نماینده قوم‌پرستی و شووینیسم بخشهای دیگر جامعه اند. خلاصه کلام، کشمکشهای احتمالی بعدی در ایران میتواند در ادامه خود رنگ قومی هم بگیرد. اما این بستگی دارد به اینکه چقدر نیروهایی مثل ما اجازه بدهند که جریانات فاشیست، عظمت‌طلب، آریایی‌پرست و غیره در این پروسه میدان‌دار بشوند. تبلیغات وسیع و فعالیت دائمی ما علیه ناسیونالیسم و عظمت‌طلبی ایرانی و قوم‌پرستی و ملی‌گرایی تا همینجا با محدود کردن دامنه شلنگ‌تخته‌های این جریانات و با ایجاد حساسیت در میان چپ نسبت به ناسیونالیسم کمک زیادی به آینده کشور و سد کردن دورنمایی از نوع یوگسلاوی کرده است. این فعالیت باید همچنان با جدیت ادامه پیدا کند.

منصور حکمت